



استرداد موجودی اعضای متوفی

غلام‌عباس شریفی

چهارم‌حال و بختیاری

در یک صبح بهاری، اوایل سال ۱۴۰۰ در محل کارم پشت رایانه نشسته بودم و داشتم کارهای اداری را انجام می‌دادم که جوانی وارد اتاق شد و بعد از سلام و احوالپرسی، با حالتی معصومانه جلو آمدند و گفتند: «ببخشید، یه سؤال دارم.» گفتم: «بفرمایید.» با حالت خجالتی بیان کردند: «ما چهارده‌تا خواهر و برادریم و هرکدوممون یه جایی از ایران سکونت داریم و من می‌خوام پس‌انداز پدرم رو که به رحمت خدا رفته، به علت این‌که بدهکاریم، از صندوق بگیرم.» گفتم: «مسئله‌ای نیست و مثل شما افراد زیادی هستند که این مشکل رو دارند و به ما مراجعه می‌کنند و ما هم در حد توان، کمک‌شون می‌کنیم.» گفتم: «آخه ما خواهر و برادرهای ناتنی هستیم و همه باهم قهرند و رابطه خوبی ندارند و حتی برای مراسم پدر، خیلی‌ها نیومدند و ما بابت مراسم پدر، مبلغی بدهکاریم. اگه شما کمکمون کنید، از شما ممنون می‌شم.» گفتم: «من اونچه در توانم هست، کمکتون می‌کنم.» خنده‌ای کرد و خوشحال شد و روی صندلی نشست و نفس عمیقی کشید و آرام شد. کدملی پدرشان را گرفتم و وارد سیستم کردم. وضعیت حساب را بررسی کردم و اعلام کردم: «بدهی نداره و مبلغ دوازده‌میلیون سپرده داره. می‌تونید با تکمیل کردن پرونده، مبلغ سپرده رو بردارین.» مدارک لازم را روی کاغذ یادداشت و به او تقدیم کردم. با کمی درنگ، اظهار کردند: «یکسری از مدارک همراهم هست» و مدارکش را گرفتم و شروع به تکمیل پرونده کردم و تلفن‌های خواهر و برادرهایش را گرفتم و به او گفتم: «شما تشریف ببرید و حوصله داشته باشید و مدارک ناقص رو فردا بیارید.»



ساعتی بعد، شروع کردم به تماس تلفنی با خواهر و برادرهایم که دیدم هرکدام دلیلی بیان می‌کردند و خلاصه طفره می‌رفتند و همه صحبت از کینه و دشمنی می‌کردند. باحوصله به صحبت‌هایشان گوش می‌دادم و به آن‌ها حق می‌دادم تا آرام شوند. حدود شش‌ماهه زمان برد و هرکدامشان در شهرهای مختلف، از جمله: مشهد، تهران، کرمان و اصفهان سکونت داشتند. پرونده تکمیل و مبلغ به حساب تک‌تک اعضا واریز شد. یک روز یکی از برادرها از کرمان زنگ زد و خیلی خوشحال بود و گفت: «پولم واریز شد. از شما بابت این پشتکار، تقدیر و تشکر می‌کنم» و خداحافظی کرد و من هم نفس راحتی کشیدم.

